

متن شناسان و کودک شناسان ۱

اشاره:

دو یادداشت پیشین که در نشریه کتاب ماه کودک و نوجوان ارائه شد (در دفاع از مانیفست، منتقد کیست؟)، در واقع حاصل دغدغه فکری کهنه‌ای بود که من را هم، هم‌چون هر علاقه‌مند دیگری به مباحث نظری ادبیات کودک، گاه و بی‌گاه آزار می‌داد. یادداشت پیش رو نیز یکی دیگر از همان دغدغه‌ها و بیشتر نوعی تلاش است برای تقریب به جایگاهی استوار و مطمئن در نظریه ادبیات کودک.

O حسین شیخ الاسلامی

حفاظت از دروازه‌ها نیز از وظایف وی می‌بود. آن گاه دیگر نمی‌توانستیم جایگاه داور در گفت‌وگو مسابقه فوتبال را جایگاهی همگن بدانیم، بلکه جایگاه داور، جایگاهی متزلزل می‌شد که به علت ناهمخوانی وظایف متعدّدش، از اعتبار ساقط و عملاً فاقد کارکرد عملی می‌بود.

به همین قیاس، می‌توان نقش و جایگاه منتقد را نیز بررسی کرد. آیا بررسی یک اثر در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، از عهده یک نفر با ویژگی‌های خاص برمی‌آید؟ یا این که اساساً منتقد، اشتراکی لفظی است که بر چند دسته انسان‌های متفاوت، با جایگاه‌های متفاوت تعلق می‌گیرد؟

در مورد ادبیات به معنای عام، جواب این سؤال بسیار روشن است. از آن جا که در ادبیات بزرگسال، پس از انتشار یک اثر، تنها چیزی که برای ما باقی می‌ماند، متن است و ما دیگر نه به نویسنده دسترسی داریم و نه به مخاطب، بنابراین حوزه نقد، به مثابه حوزه تخصصی بررسی متون، تعریف می‌شود.

این بدان معنا نیست که در نقد ادبیات بزرگسال، شاهد وجود تخصصی علمی (در ارتباط با انواع ادبی) بلکه بیشتر ناظر بر آن است که ما در نقد ادبیات بزرگسال، تنها یک موضوع برای بررسی داریم و آن، همان متن مورد نظر است و فرقی نمی‌کند که ما مقدمان را «متن محور» تنظیم کنیم، یا «مخاطب محور»، «فرمالیست» باشیم یا «پست مدرنیست» به

این نقشی است که در گفت‌وگو ادبیات کودک و نوجوان، به منتقد محول شده است.

اما آیا این نقش آن چنان یکپارچه و واحد هست که بتوان تنها به یک جایگاه گفت‌وگویی احوال‌اش کرد؟ پیش از جواب به این سؤال، باید مستلزم تنها یک تخصص، یک رشته ویژگی‌های همگن و هم‌چنین یکسری وظایف در راستای هم باشد.

برای مثال، جایگاه داور در گفت‌وگو مسابقه فوتبال، جایگاهی مشخص و معین است. تخصص داور در این گفت‌وگو، شناخت مناسب و کامل قوانین فوتبال است. ویژگی‌های که او باید داشته باشد، از سنخ دقت و ریزبینی، عدالت، استقلال رأی و... است و وظایفی هم که بر عهده اوست، همه در همین طیف می‌گنجد.

وظایفی از قبیل کنترل بازی، جلوگیری از خشونت در بازی، تشخیص به موقع خطاهای بازیکنان و... بنابراین، به خوبی می‌توان گفت که نقش داور، در گفت‌وگو مسابقه فوتبال، نقشی است یکپارچه که این قابلیت را دارد که تنها به یک پایگاه اختصاص یابد؛ یعنی نقشی که برای داور در این گفت‌وگو طراحی شده، نقشی کاملاً همگن و یگانه است که می‌تواند به یک جایگاه مستقل و خاص متعلق باشد. حال فرض کنید که مثلاً یکی از وظایف داور، حفاظت از دروازه‌های طرفین باشد؛ یعنی علاوه بر تمام وظایفی که یک داور در یک مسابقه دارد،

در یادداشت منتقد چیست؟ (شماره ۷۹ کتاب ماه)، دو نقش را برای منتقد ادبیات کودک و نوجوان ممکن دانستیم؛ یکی نقش منتقد به عنوان راهنما و کارشناس ادبیات کودک، یعنی به عنوان کسی که متن را به خوبی می‌شناسد و می‌تواند سه شخصیت دیگر (سیاستگذار، ناشر و خواننده) را در رسیدن به اهداف یاری کند و دیگری نقشی تخصصی است که خارج از گفت‌وگو و ساختار تولید ادبیات کودک قرار می‌گیرد و همان سامان‌دهی گفت‌وگویی خاص و خودبسنده، در باب خوانش کودکانه و آثار و خوانش آثار کودکانه است.

اما اگر این تقسیم‌بندی نقش‌ها را بپذیریم، آن گاه نقش دیگری هم باقی می‌ماند که هنوز تعریفی از آن در جامعه نظری ادبیات کودک و نوجوان ارائه نشده است.

شاید بتوان از زاویه‌ای دیگر این موضوع را بهتر روشن کرد. در گفت‌وگو نظریه ادبیات کودک، کسی در باب کتاب، بعد از انتشار نظر می‌دهد، آن را به صورت تخصصی بررسی می‌کند و در واقع، صلاحیتش را دارد که در باب منتشر شده اظهار نظر کند و گزاره‌هایش واجد آن مشروعیتی است که جدی گرفته شود و در گفت‌وگو بگنجد، منتقد نامیده می‌شود. منتقد، در این گفت‌وگو، کسی است که اشراف کامل بر متن دارد و می‌تواند آن را تشریح، توصیف و تفسیر و حتی داوری کند.

هر حال، منبع و مرجع ما در نقد، متن خواهد بود؛ چرا که نویسنده در دسترس نیست و مخاطب بی‌شمار و نامتعیین است. پس تنها چیزی که می‌ماند متن است که چونان مرجع هر اظهار نظری، ایفای نقش می‌کند.

بدین ترتیب می‌توان با آسودگی، این گونه گفت که جایگاه منتقد در گفتمان ادبیات بزرگسال، مفهومی جامع، مانع و بایسته است که به مصادیق روشن، یکدست و همگونی اشاره دارد.

در حالی که ما در ادبیات کودک و نوجوان با چنین وضعیت مشخص و ساده‌ای روبه‌رو نیستیم. و از سوی دیگر، چون این متون، متونی مصرفی هستند، پس بدون شک، می‌توانند و باید توسط دانشمندان و متخصصان بررسی شوند. (مثل متون پزشکی که تنها توسط کسانی که با این علم آشنایی و بر آن تسلط دارند، بررسی می‌شوند).

متون ادبیات کودک نیز برای مخاطبانی مشخص و با هدفی خاص تولید شده‌اند. پس کسانی می‌توانند در مورد موفقیت یا عدم موفقیت یک متن کودک و نوجوان نظر دهند که به صورت علمی یا عملی، شناختی قابل قبول از مخاطبان داشته باشند. به عبارت دیگر و از این منظر، منتقد ادبیات کودک و نوجوان باید کودک‌شناسی باشد که با علایق و ویژگی‌های این طیف آشناست و می‌تواند بر پایه شناختش، راجع به موفقیت یا عدم موفقیت آثار ادبی کودک و نوجوان حکم دهد.

اما از سوی دیگر، اساساً فهم همه جانبه یک متن کودک، مستلزم شناخت ادبیات و متون ادبی نیز هست؛ یعنی قبل از این که ما بخواهیم راجع به موفقیت متن کودک و نوجوان حکم بدهیم، باید خود متن و زوایای پنهان و آشکارش را شناخته باشیم و این کار هیچ کس جز منتقد، در معنای رایج آن نیست.

**از منظر این مقاله جایگاه منتقد،
تا وقتی که کودک شناس،
از متن شناس تفکیک نشود،
شبیه بازی فوتبالی است
که داورش،
دروازه بان هم باشد**

متون ادبیات کودک نیز برای مخاطبانی مشخص

و با هدفی خاص تولید شده‌اند. پس کسانی می‌توانند

در مورد موفقیت یا عدم موفقیت یک متن کودک و نوجوان نظر دهند که به صورت علمی یا عملی، شناختی قابل قبول از مخاطبان داشته باشند.

به عبارت دیگر و از این منظر، منتقد ادبیات کودک و نوجوان

باید کودک‌شناسی باشد که با علایق و ویژگی‌های این طیف آشناست

و می‌تواند بر پایه شناختش، راجع به موفقیت یا عدم موفقیت

آثار ادبی کودک و نوجوان حکم دهد

رسیدن به تصویری مطلوب و قابل قبول از یک اثر است. متن شناس می‌تواند تحلیل خود را از متن، به کودک شناس ارائه دهد و از سوی دیگر، کودک‌شناس نیز باید تصویری را که متن شناس از متن ارائه کرده، مبنای کار خود قرار دهد و به صورت علمی بررسی کند که آیا متن، با این ویژگی‌ها، می‌تواند با کودک و نوجوان مخاطب خود ارتباط برقرار کند یا خیر؟

من کوشیده‌ام در نقد کتاب «علیرضا ریسی» که تحت عنوان «برای تو می‌نویسم»، در یکی از شماره‌های پیشین کتاب ماه کودک و نوجوان به چاپ رسید چنین تجربه‌ای داشته باشم. در واقع، سعی کردم صرفاً در حد متن بمانم و مبحث چگونگی ارتباط بین متن و مخاطب خاصش را به متخصصان واگذار کنم.

نتیجه کار، برای شخص من مطلوب بود و مطمئناً حاصل آن کار، می‌تواند توسط یک کودک‌شناس، بررسی و موفقیت یا عدم موفقیت کتاب در برقراری ارتباط با مخاطب مشخص شود. اگر چه در نظر اول، عملی شدن این تفکیک کمی دور از دسترس به نظر می‌رسد، اگر بخواهیم گفتگمانی منظم و پایدار در ادبیات کودک داشته باشیم، اجتناب‌ناپذیر است.

به هر حال، جایگاه کسی که با متن‌ها آشناست و قواعد و فنون ادبیات را می‌شناسد، با جایگاه کسی که تخصصش در حیطه کودک و نوجوان است، تفاوت دارد و این هر دو جایگاه، در بررسی ادبیات کودک، مقام خاص خود را دارند و نقش و وظیفه ویژه خود را ایفا می‌کنند و در هم‌آمیزی این دو نیز جز آشفتگی و بی‌قاعدگی گفتگمان، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

بنابراین، می‌توان از این پس منتقدان را به دو بخش تقسیم کرد: متن شناسان و کودک شناسان.

نکته پیچیده و بغرنج نقد ادبیات کودک، در همین دوگانگی نهفته است؛ منتقد ادبیات کودک (چه کودک شناس باشد و چه متن شناس) نمی‌تواند خود کودک باشد. پس از یک سو، ناچار است ویژگی‌های روان شناختی کودک را بشناسد. از سوی دیگر، بر متن ویژگی‌هایش نیز اشراف کامل داشته باشد.

از منظر این مقاله جایگاه منتقد، تا وقتی که کودک شناس، از متن شناس تفکیک نشود، شبیه وضعیت داور است که علاوه بر داور، دروازه بان هم باشد.

چنین منتقدی، هم باید از متن و متن‌شناسی سررشته داشته باشد و هم از روان‌شناسی کودک و نوجوان و علم تعلیم و تربیت و البته، واضح است که چنین چیزی دست یافتنی نیست.

اتفاقی که امروزه در نقد ادبیات کودک و نوجوان شاهدش هستیم، چندان خوشایند نیست. امروزه ما دو دسته منتقد داریم؛ منتقدانی که بر متن تکیه دارند و منتقدانی که بر پایه شناختشان از مخاطب، راجع به یک کتاب اظهار نظر می‌کنند. اگر چه دسته اول، معمولاً توصیفی قابل قبول از اثر ارائه می‌دهند، اغلب یا در باب واکنش خواننده به متن ساکت می‌مانند و یا این که به اظهار نظرهایی غیر علمی و غیر قابل دفاع دست می‌زنند.

دسته دوم نیز اگرچه کودکان را به خوبی می‌شناسند و با واکنش‌ها و روحیات این طیف آشنایند، با تحلیل نادرستی که از متن ارائه می‌دهند، تخصص و دانش‌شان عقیم می‌ماند و نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود. پیشنهادی که من برای همکاران و منتقدان دارم، تفکیک این دو نقش از یکدیگر و اعتراف به ضرورت همکاری این دو، برای